

داریوش شفا

پدر من، که هموطنان ما او را صمیمانه و با احترام "استاد" مینامیدند، در روز ۲۸ فروردین ماه در منزل مسکونی خود در پاریس به درود زندگی گفت.

خبر درگذشت استاد به سرعتی باور نکردنی در تمام رسانه‌های گروهی ایرانی در سراسر جهان پخش شد، و همزمان برنامه‌های فارسی زبان رادیو و تلویزیون‌های غیر ایرانی نیز آنرا بطور گسترده بازگو کردند.

آن چیزی که باعث حیرت بود اظهار نظرهای این رسانه‌ها و نوشته‌های آنها بود که بصورتی تقریباً یک صدا همگی زبان به ستایش از مرتبه فرهنگی و علمی استاد گشودند، و آنجا که صحبت از مبارزه او با اختناق سیاه و واپس‌گرایی مرتجعین مذهبی در میان آمد، این ستایش‌ها به حد فوق‌الانتظار رسید. در بین این قدر شناسان بودند کسانی که خود را پرچم‌دار مبارزه با رژیم میدانستند، و اینها نیز هرگاه که از مسیر خود منحرف می‌شدند، بی‌گمان دیر یا زود مزه قلم آتشین استاد شفا را می‌چشیدند. پرسشی که میتواند حقا مطرح شود این، چه گونه و چرا این تایید و ستایش عمومی است؟ من به عنوان پسر استاد در موقعیتی نیستم که در این مورد اظهار نظر کنم. اما، آیا دلیلش این نیست که این خصایص و ارزش‌های واقعی مردان آزاده دیگر کمتر و کمتر در روزگار ما یافت میشود؟

پدر من، استاد شفا، هر آنچه را داشت، از مادی و معنوی، یکجا در طبق اخلاص گذشت و به میهنش، و به فرزندان میهنش، و بالاتر از همه، به فرهنگ میهنش، که ضامن بقای ایران و ایرانی بوده و هست، هدیه کرد.

و آیا این بزرگداشت یک پارچه ایرانیان در قدر دانی از این خلوص نیت نیست؟ استاد شفا هیچ بار و با هیچ کس در باره میهن و میهن پرستی معامله نکرد. از همان آغاز انقلاب، نام او روی لیست ترور شونندگان، و در بالای آن قرار داشت، ولی دوست داشت این اعتقاد را سخ خود را یاد آوری کند که "مبارزه موثر را نمی‌توان در تاریکی انجام داد". برای نگاشتن آخرین کتابش، پدر من آخرین باقی مانده نیرویش را به کار گرفت و با این همه نتوانست نقطه آخر آنرا بگذارد. ولی خواست او بود که به همین ترتیب انتشار یابد،

و من امروز افتخار این را دارم که به شما خبر انتشار این کتاب را که به گونه

ای می‌توان آنرا مکمل کتاب معروف "تولد دیگری" نامید به دهم.

سخن او در باره دلیل نگارش این کتابش این بود که برای نجات ایران و ایرانیان فقط یک راه هست، روشنگری، روشنگری، و باز هم روشنگری.

امروز اگر روی جستجوگر گوگل به فارسی نام استاد را بنویسید، بیش از ۶۰۰.۰۰۰ جواب بیرون می‌آید، در بین ایرانیان تنها احمدی نژاد از او پیش تر است (ولی آیا او ایرانی است)!

استقبال بیش از اندازه از دعوت وزارت فرهنگ فرانسه برای مراسم امروز، بسیار فراتر از گنجایش این محل بود، و این مرا به آن وامیدارد که در آینده نزدیک مراسم دیگری، این بار کاملاً ملی، را تدارک ببینم، و در جریان آن ایجاد سازمانی بنام "بنیاد استاد شجاع الدین شفا برای حمایت و گسترش فرهنگ ایران" را اعلام نمایم.

اطلاعات مربوط به این برنامه و محل و تاریخ آن در زمان خود در روی سایت‌های رسمی ما، که لیست آنها در جزوه‌های بیوگرافی درج شده، اعلام خواهد شد.

در پایان سخنانم، می‌خواهم اشاره‌ای به یک شباهت شگفت‌آور در تاریخ کشورمان بکنم. هزار سال پیش کشور ما در خطر از دست دادن هویت ملی خود بود، و امروز نیز این خطر به مراتب بیشتر است. در ایران ما همواره مردانی بزرگ برای دفاع از فرهنگشان که ضامن بقای ایران است قد علم کرده‌اند، و رنج‌سی‌ساله برده‌اند. هزار سال پیش، ابر مرد سخن ایران، در پایان زندگی خود بانگ برداشت:

بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی

و امروز.... و امروز مرد
بزرگ دیگری را از دست می‌دهیم که سی سال از عمر پر ثمر خود را برای آن گذاشت که
... پارسی عجم نشود